

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۱۶

تاریخ: یکشنبه ۱۴۰۲/۰۸/۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امتداد امر چهارم: بکارگیری واژگان در بیش از یک معنا

امتداد «قرآن و استعمال لفظ در بیش از یک معنا»

امتداد خاتمه:

بیان شد که در این حدیث امام حسن مجتبی علیه السلام، تعارض اقرارین که در بحث‌های قضایی دارای جایگاه ویژه‌ای می‌باشد مورد بحث قرار داده شده است؛^۱ با این تفصیل که ابتدا فرد نخست که در خرابه دستگیر شده است، اقرار به قتل نموده سپس شخص دیگری که دوان دوان از راه رسیده نیز این جنایت را بر عهده گرفته و در همین لحظه فرد نخست اقرار خود را پس می‌گیرد.

توجه به این نکته حائز اهمیت است که این پس گرفتن اقرار، از لحاظ قضایی فاقد هرگونه ارزش می‌باشد؛ با وجود این که این شخص، آن چه رخ داده بود را با ذبح گوسفند و قضای حاجت در خرابه، به صورت بندی مناسبی توجیه نمود. به طور کلی هرگاه کسی اقرار نموده و سپس به نفع خود سخنانی بیان نماید، تنها اقرار او اخذ شده و به دیگر اظهارات او وقعی نهاده نمی‌شود. در مثال ما، گفته نشود که با بررسی خانه آن شخص، می‌شد فهمید که واقعا ذبح گوسفندی در کار بوده است یا خیر؛ چراکه ناگفته روشن است که مانعی از کشتن توأمان گوسفند و مقتول وجود نداشته و واریسی منزل او نمی‌توانست در حل این معما کارساز افتد. با این بیانات، بطلان

^۱ . اگر امارات قانونی تعارض کنند چه باید کرد؟ مثلا تعارض دو بینه یا دو اقرار یا یک اقرار و یک بینه. به مخاطب گرامی، خصوصا کسانی که به مباحث قضایی علاقمند می‌باشند یا این که در دستگاه قضا متحمل سمتی هستند، توصیه می‌کنم مقاله‌ای را از اینجانب که اخیرا چاپ شده است، مطالعه بفرمایند. موضوع این مقاله تعارض دو بینه است؛ ولی در آن اشاره به تعارض میان دو اقرار هم نموده ایم.

آنچه که برخی از عزیزان اظهار داشتند، مبنی بر این که یقین به کذب اقرار اول وجود دارد، واضح می‌گردد؛ ضمن این که در فقه ما، برخی همچون مرحوم نایینی، به خلاف رأی ما، معتقدند که اقرار ولو یقین به خلاف آن وجود داشته باشد، حجت می‌باشد؛ مانند بعضی از حقوق موضوعه همچون فرانسه، که اقرار را شاه‌دلیل می‌دانند. لذا در داستان مورد اشاره، با وجود دو اقرار، امر مشتبه شده و قصاص ساقط می‌گردد^۱ و علاوه بر آن امام حسن علیه السلام حکم به پرداخت دیه از سوی بیت المال می‌نمایند که اقتضای قاعده نیز همین است.

اما در حدیث دوم، داستان مربوط به یک مرد نصرانی است که با زنی مسلمان زنا نموده و در هنگامی که متوکل عباسی قصد اجرای حد بر او داشته است، اسلام می‌آورد. «قَدِمَ إِلَيَّ الْمُتَوَكَّلُ رَجُلٌ نَصْرَانِيٌّ فَجَرَّ بِأَمْرَاهُ مُسْلِمَةً فَأَرَادَ أَنْ يُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدَّ فَأَسْلَمَ.» این مسأله باعث می‌شود که متوکل، به علمای شهر از جمله یحیی بن اکثم که به حسب ظاهر عالمی بزرگ و قاضی القضاات مملکت موسع اسلامی در آن زمان بوده است، رجوع نماید؛ چراکه اگر اسلام آن مرد پذیرفته شود و فرضاً زنا یا او محصنه نبوده باشد، به صد ضربه شلاق بسنده می‌گردد؛ حال آن که اگر بر نصرانیت خویش باقی مانده باشد، می‌بایست به مجازات آن عمل کشته شود. لذا علما از پاسخ در مانده شده، اختلافی میان آن‌ها شکل می‌گیرد. یحیی بن اکثم می‌گوید: «قد هدم ایمانه شرکه» که ظاهراً اشاره به چنین قانونی در میان سنی‌ها دارد و نتیجه آن این است که باید مجازات یک مسلمان را برای او در نظر گرفت. برخی دیگر نیز می‌گویند که باید سه مرتبه حد بخورد که این دسته شاید به شدت مجازات نظر داشته‌اند. دیگران نظرات دیگری می‌دهند و در مجموع، هیچ‌یک از آن‌ها مجازات قتل را برای او در نظر نمی‌گیرد. متوکل که با این تشتت آرا مواجه می‌گردد، دستور می‌دهد تا نامه‌ای به امام هادی علیه السلام نوشته و از ایشان راجع به این موضوع سؤال نمایند.^۲ نامه ارسال شده و امام پاسخ می‌دهند که این شخص می‌بایست این قدر زده شود تا بمیرد. این حکم

^۱ . قانون‌گذاران ایران در قانون سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۹۲ دادگاه‌ها، به هنگام مشتبه شدن امر قتل میان دو نفر به واسطه علم اجمالی به قاتل بودن یکی از آن‌ها، با وجود قبول ساقط شدن قصاص، حکم به لزوم پرداخت دیه از سوی یکی از دو فرد مشتبه به قید قرعه نمودند. ما در نقد قانون نوشتیم که این، جای دیه هم نیست؛ چراکه تعارض صورت گرفته و اصل برائت در حق هر کدام جاری می‌باشد. نهایتاً آن‌که باید دیه را پرداخت نماید بیت‌المال است و در این رابطه تفاوتی میان اقرار و بینه هم وجود ندارد. لذا قانون کنونی که قرعه از آن حذف شده است، از سال ۱۳۹۲ به اجرا درآمد. حال راجع به این که آیا بیت‌المال واقعا در چنین مواقعی هزینه دیه را پرداخت می‌نماید یا خیر، به نظر می‌رسد که به واسطه تبصره‌ای از قانون این هزینه در موارد تعارض اقرارین پرداخت نگردد و در نتیجه باید گفت مفاد این تبصره و به تبع آن، قانون، در مانحن‌فیه با این حدیث سازگاری ندارد.

^۲ . چون که خلفا، با وجود نفی مرجعیت و زعامت سیاسی اهل بیت علیهم السلام به واسطه تعارض منافع، عموماً مرجعیت علمی ایشان را قبول داشتند؛ یعنی حتی در دستگاه متوکل، که یکی از خبیث‌ترین، شدیدترین و عنودترین خلفای عباسی است، اگر در مانده شوند، نامه امام هادی کار آن‌ها را حل خواهد کرد. این گونه مراجعات از زمان امیرالمؤمنین علیه السلام که حدیث شریف «أفضاكم علی» در شأن ایشان بیان شده بود، مرسوم بود و به اهل بیت بعدی نیز سرایت نمود.

موجب تعجب متوکل و علما شده و با وجود قبول زعامت علمی امام، برای آن‌ها سؤال می‌شود که این حکم از کدام مستند شرعی استخراج شده است. لذا مجدداً به امام نامه‌ای نوشته و امام در جواب می‌فرماید که این حکم از آیه شریفه «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ۗ سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ۗ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ» استخراج شده است.

هم‌اکنون باید حول این مطلب سخن گفت که تحلیل این رفتار امام مطابق با بحث ما چیست؟ در این رابطه تصور نشود که آیه مورد استناد امام، در امتداد مباحث گذشته، لزوماً جزء بطون قرآن می‌باشد. بحث بطن به انتها رسید و هم‌اکنون در پی تحلیل مواجهه اهل بیت علیهم السلام با آیات قرآن کریم می‌باشیم.

به نظر می‌رسد که این رفتار امام، همان چیزی باشد که ما تحت عنوان توسعه در مصداق معنا از آن یاد کردیم. یک واژه قرآنی، دارای یک معنا با مصادیقی روشن است و امام دایره این معنا را توسعه می‌دهند؛ به گونه‌ای که امثال یحیی بن اکثم در مقابل این رأی، گردن نهاده و خموش می‌گردند. آن واژه قرآنی، «بأس»، و آن مصادیق روشن، عذاب‌های عام دنیوی می‌باشند؛ مانند عذابی که فرعون بدان دچار گشت. آن‌گاه که مشاهده نمود حجم انبوه آب از دو سو به او روی نهاده و دیری نخواهد پایید که امواج سهمگین وی را در برگیرد، گفت: «أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» که قرآن نیز در پاسخ به او می‌گوید: «الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ». حال که بأس ما را دیدی ایمان می‌آوری؟ به علاوه، چه بسا مصداق دیگر «بأس»، آخرین لحظات عمر هر انسان، به هنگام معاینه ملک الموت باشد که مطابق برخی ادله، توبه در آن زمان کارساز نیست. کاری که امام هادی علیه السلام انجام دادند، این بود که دایره معنایی کلمه «بأس» را به عذاب‌های خاص و مجازات‌ها (مانند عذاب این مرد نصرانی اهل زنا) گسترش دادند؛ چراکه این مرد شلاق و مرگ را در جلوی چشمان خود دیده بود و می‌دانست چنان‌چه اسلام بیاورد درد او از عقاب وحشتناک قتل، به نهایتاً صد ضربه شلاق، قلت خواهد یافت. امام فرمودند این اسلام آوردن دردی را دوا نمی‌کند.^۱

^۱ البته نمی‌توان قطعاً حکم نمود که در عالم واقع، توبه هرکس در این چنین لحظات از عمر خود، حتماً مورد قبول واقع نمی‌گردد؛ متنها آن‌چه در این گونه مواقع معمول است، این است که در صورت ادامه حیات شخص، معلوم می‌شود که آن‌چه واقع شده، توبه توبه بوده است؛ نه توبه واقعی. حال تشخیص ظاهری یا واقعی بودن توبه بر عهده خداوند دانا می‌باشد.

جالب این است که یحیی بن اکثم و دیگران، همگی اهل قرآن بودند و با این حال به این مصداق از آیه منتقل نشده بودند. این نشان می‌دهد که ائمه ما، گاهی در تطبیقاتشان مصادیقی را می‌آورند که دیگران احتمالاً متوجه آن نباشند.

نکته‌ای که توجه انسان را بعد از این رفتار امام به خود جلب می‌کند، خطاب آیه است (گاه آن را نداء الآیه و روح آیه می‌نامند). که این توسعه در مصادیق را همراهی می‌نماید و انسان را به این سوق می‌دهد که اذعان نماید که واقعا بین ایمان فرعون به واسطه مشاهده امواج سهمگین، با اسلام این رجل با دیدن شمشیر اسلام، تفاوتی وجود ندارد.

خلاصه امر چهارم:

مقدمه چهارم ما در مباحث مربوط به علم اصول، به کارگیری واژگان در بیش از یک معنا بود^۱ که چنان چه به ذهن سپرده باشید، بیان شد یک مسأله اختلافی است. برخی مطلقاً آن را رد نموده، عده‌ای مطلقاً قبول کرده و دسته‌ای قائل به تفصیل گشتند. هر دو دسته مجوزین و مانعین، رأی خود را بر تعریف خود از ماهیت استعمال، بنا نموده بودند. لذا وابسته به این که ایشان استعمال را صرفاً استفاده از لفظ به مثابه علامتی برای معنا می‌دانستند، یا افنای آن در معنا (قول مرحوم آخوند) یا ایجاد معنی با لفظ (قول مرحوم نایینی) یا ... ، اقوال متعددی پدید آمد. کسانی که لفظ را تنها علامتی برای معنا می‌دانستند، اشکالی در این ندیدند که لفظ علامت برای دو معنا در یک استعمال باشد و آن‌ها که افنا را قائل گشتند، معتقد به استحاله عقلی این نوع استعمال شدند؛ لکن بیان شد که استعمال، چیزی نیست که قابل اختلاف باشد و آقای آخوند هم می‌تواند لفظ را علامت برای معنا خواند؛ همان‌طور که گروه مقابل نیز می‌توانند بگویند لفظ در معنا فانی می‌گردد و به واسطه لفظ معنا را ایجاد می‌کنیم. آنچه قابل اختلاف است، انحصار یا عدم انحصار می‌باشد. آیا واضع لغت، برای موضوع خود، انحصار در یک معنا را قائل شده است یا خیر؟ این جا بود که گفتیم عقل ما با وجود کنکاش بسیار، انحصار در نمی‌یابد. به همین سبب بود که قائل به جواز استعمال لفظ در بیش از یک معنا شدیم؛ لکن جوازی که چه بسا در عمل واقع نگردد؛

۱. مبحث «قرآن و استعمال لفظ در بیش از یک معنا» می‌تواند خمیرمایه یک پایان‌نامه یا مقاله باشد.

چراکه واقع شدن آن نیازمند به دلیل و شاهد می‌باشد. گفته نشود که با این وجود چه حاجتی به این همه بحث بود که خواهیم گفت: فرق است میان استحالهٔ عقلی و حاجت‌مندی به شاهد برای واقع شدن.

سپس به یمن این مسأله، وارد مباحثی راجع به ظهر و بطن قرآن شدیم. روایاتی در این باره را مورد بررسی قرار داده و نتیجه گرفتیم که خود بطن دارای معانی متعدد است که شایع‌ترین آن‌ها، همین توسعه در مصداق معنا می‌باشد. از نتایج دیگر این بحث که شایان توجه می‌باشد، این بود که این معانی بطنی، استعداد به کار گرفته شدن در استنباط احکام شرعی را دارند؛ به شرط این‌که از سوی معصوم حجتی در تأیید آن‌ها وجود داشته باشد. مثلاً از آیه «فلینظر الانسان إلی طعامه» می‌توان، در حوزهٔ بهداشت و نیز در رابطه با انتخاب مربی برای خود یا کودک احکامی استنباط نمود. هم‌چنین از آیهٔ سوم سورهٔ مائده، برای حکم به حرمت ولایت جائز و عدم حرمت به هنگام اضطراب بهره جست. بنابراین با وجود این‌که اصل بحث در امر چهارم، دارای ثمرات چندانی نبود، مسأله‌ای که به واسطهٔ آن مطرح گشت، ثمرات گرانبهایی برای ما به ارمغان آورد.

پاسخ به چند سؤال:

۱. سؤال شده است که آیا «وضع عام، موضوع له خاص»، استعمال در بیش از یک معنا نیست؟ به منظور یادآوری این قسم از وضع، بیان می‌کنیم که این نوع وضع، در وضع امثال حروف واقع می‌شود که واضح با تصور معنایی عام مانند «ابتداء الغایه»، کلمهٔ «من» را برای مصادیق آن معنا وضع می‌نماید؛ لذا معنای اسمی ندارد؛ بلکه معنای حرفی دارد.

پاسخ این است که این دو ارتباطی با یک‌دیگر ندارند و مخاطب گرامی در صورت نیاز، می‌تواند به مباحث گذشته در رابطه با اقسام وضع مراجعه نماید؛ آن‌جا که توضیح داده شد که «وضع عام موضوع له خاص»، به معنای این نیست که به تعداد هر استعمال، معنا نیز متعدد می‌گردد؛ چراکه ابتدای خارجی محقق، معنا نیست؛ بلکه نمایندهٔ معنا است. ضمن اینکه ما وضع عام و موضوع له خاص را قبول نکردیم.

۲. سوال کرده‌اند که توسعه در مصداق معنا با استعمال در معنای مجازی و حقیقی چه تفاوتی دارد؟ همان‌طور که اشاره شد، آن‌جا که توسعه در مصداق معنا رخ می‌دهد، لفظ تنها یک معنای حقیقی دارد و چنان‌چه مصادیق جدید، مجازی باشند، بنابر قول سکاکی هستند؛ نه مشهور؛ لذا معنا متعدد نمی‌شود؛ ولی مجاز براساس مسلک مشهور، به تعدد معنا و به تبع استعمال در بیش از یک معنا منجر خواهد شد.

امر پنجم: مشتق

این آخرین مقدمه از مقدمات مباحث اصولی می‌باشد؛ چنانکه کتاب کفایة الاصول نیز مقدمات خود را با این مبحث، تحت عنوان «امر سیزدهم» به اتمام می‌رساند.

منظور از مشتق چیست؟ به این مثال توجه نمایید: شخصی به مبدأ بخل یا جود متلبس شده و بخیل یا جواد می‌گردد و پس از مدتی این حالت را از دست می‌دهد. مسأله این است که آیا می‌توان به اعتبار گذشته، در زمان حال حقیقتاً (و نه مجازاً) این شخص را بخیل یا جواد نامید؟ به طور کلی، اگر کسی متلبس به مبدأ یک اشتقاق وصفی (صفت) یا یک حدث (کار) گردید و سپس این مبدأ از او زائل شد یا آن حدث را کنار گذاشت، می‌توان حقیقتاً این صفت را بر آن شخص اطلاق نمود؟ باید توجه نمود که محل نزاع، اطلاق به صورت مضارع است؛ نه ماضی. مثال روشن‌تر آن این است که آیا می‌توان به معلمی که سال‌ها است بازنشسته شده، وصف «معلم» را بار کرد، به این صورت که بگوییم «فلانی معلم است.»؟ در صورتی که چنین استعمالی جایز باشد، آن‌گاه اگر کسی نذر کند که با هر معلمی که مواجه شد، او را اکرام نماید، چنین معلم بازنشسته‌ای نیز، مصداق نذر او خواهد بود.

الحمد لله رب العالمین.